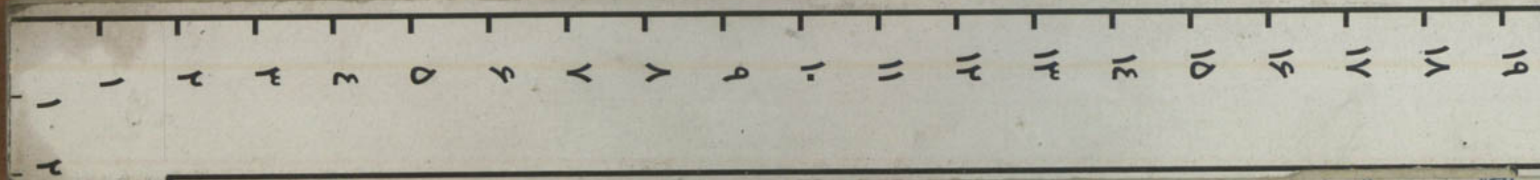
۳۶/ سلطانی
۸۵/۵/۱۶

٩٢





۹۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

وصیت نامه حضرت عبدالمطلب



۱۷۹۲۰
۸۵-۹-۲



بسم الله الرحمن الرحیم

قال الشیخ الامام الزاهد شیخ المشایخ تاج العرفان منبع
الاولیاء خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره العزیز
فرزند خود را وصیت کرد چنین فرمود که ای فرزند وصیت
میکنم ترا به هر چیز کاری بخدای عز و جل و طاعت و بعدا ن
برداری او و مراقبت وی و نگاه داشت حدود و
حقوق خدای تعالی و خشیت وی و ملازم بود دایم مر ذکر
او را که فرموده است اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه
بکرة و اصیلا و ملازم باش مر خدای تعم را که بر تو وا جبیست

و ملازم

و ملازم باش حق رسول را صلی الله علیه و سلم که فرموده است که
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ملازم باش حق مشایخ را
که رسول علیه السلام فرموده است که زین السماء بالکواکب
وزین الارض بالشیوخ و شیخ مر مرید را به از پدر است
و از پدر مشفق تر است که او را بمقام قرب میرساند بی
هر که این حقوق را نگاه دارد خدای تعم از وی راضی
باشد و ملازم باش مر یاد ذکر حق تعم را در سر تا خدای تعم
نگاه دارد ترا در علانیه و در خبر آمده است از رسول
علیه السلام که خدای تعم فرموده است من شغله ذکری
عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین خداوند تعم
فرموده است کرا ذکر من مشغول کند از سوال کردن
از من وی را به از آن دهم که بهم خواهند کانرا که از من
بخواهند و دعا آن بود که از خداوند تعم هم خداوند تعم را

بخوانی و بخواهی در سوال آن بود که چیزی دیگر بخواهی و باز
گفت ای فرزند من قرآن را در شب و روز و در سر و علانیه
و در نهان و آشکارا و این قرآن را بطریق گریستن
و بتو آن باز کند در جمیع احوال که قرآن حجت خداوندست
عز و جل و باز ماندست از آموختن علم یک قدم دور مباش
از صوفیان نادان و عوام ایشان و قراء النسوان
و مباش از خواهندگان بیت غافل یعنی بیت دنیا
فانهم لصوص الدین ترا ابدا بدنیا میکشانند و در طلب روشن
دین باشد پس اگر آرزو بود نفس تو بسوی دنیا
بر تو باد بروزه داشتن که آن روزه داشتن مانع است
نفس را از آرزو بردن بشهوت و باید که دایم در
مجاهده باشی چنانکه فرموده است قوله تعالی والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و دایم در غم آخرت باشی

مرگ را

مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست نباشی که هر که
ریاست را دوست دارد و یرا سالک طریقت نشاید
گفتن و بر تو باد که فقیر پاکیزه و قانع و سبکبار باشی
و بر تو باد که در فقر با دیانت باشی یعنی از صوفیان
جاهل دور باش و مشایخ را بتن خدمت کن و هم
بمال هم بجاه و نگاه دار دلهای مشایخ را و اقتدا کن
در سیر و سلوک کنی با ایشان و انکار مکن بر ایشان مگر
را مگر مخالف شرع باشد و اگر انکار کنی بر ایشان
رستگاری نیابی ابدا و بر تو باد که دور باشی از خلاف
مذهب سنت و جماعت و کن علی مذهب السلف الصالحین
و بر تو باد که باشی بر مذهب علما و مشایخ گذشته که نو
بیرون آینده گمراه کننده اند جمیع خلق را و صحبت
مدار با امردان و با زنان و صحبت [illegible] مبتدعان

وبا توانگران وبعوام ایشان که جلوس با ایشان میبرد
دین را وراضی باش از دنیا هر روز بدو کرده نان وراضی
باش از دنیا هر روز بدو درویش که رسول علیه السلام
فرموده است که حبب الی المساکین واجعلنی منهم ای
بار خدایا دوست گردان درویشان را بر من ومرا
از درویشان گردان وبر تو باد که ملازم باشی خلوت را
وطعام از وجه حلال خوری که لقمهٔ حلال کلید همه نیکیهاست
ومباح حرام را تا نبساید آتش دوزخ ترا روز قیامت
وجامه از حلال بپوش تا از طاعت وعبادت مزه
یابی وملازم باش مر ذکر خداوند تعالی را پیوسته
ترسان باش از خداوند عزوجل چنانکه فرموده است
انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب فبشره
بمغفرة واجر کریم وفراموش مکن استادان خود را

لحضرت

بحضرت خداوند عزوجل روز قیامت در خبر است از
رسول علیه السلام که چنین فرمود که ذکر الله تعالی علم الایمان
وبراة من النفاق وحرز من الشیطان وحصن
من النار پس رسول علیه السلام فرمود که یاد کرد مولی
عزوجل علم ایمان است وبیزاری از نفاق وسبب
نگاه داشت است از دیو وحصاریست از آتش
دوزخ وبر تو باد به بسیاری نماز شب وبروزه
روز وبر تو باد که مخالفت جماعت نکنی ونماز جماعت
نگاه داری نه آنکه امام باشی یا موذن باشی و
مجوی سروری را که هر که ریاست جوید هرگز رستگاری
نیابد وگواهی خود را منویس در قبالها وحاضر
مشو نزدیک قاضیان ودیوانخانها وامرا وباجا
ومداری در وصیتها یعنی وصی کسی مشو وبگریز از

آدمیان چنانکه بگریزند از شیر و بر تو باد بکم نامی تا بنزد
خلق دین را معروفی نباشد و بر تو باد بسفر کرد تا نفس تو
خوار و رام کردد قال النبی علیه السلام تسافروا تصحوا
تاجروا تغنموا رسول علیه السلام چنین فرموده است
سفر کنید تا صحت یابید و غنیمت کیرید و دلهای مشایخ
دریابید بخدمت و ادب و خانقاه بابالی و کوربانی
مکنید و ساکن مباشید در خانقاه و فریفته مشو
بگفتار آنکه ترا مدح گویند و همچنین مشو از آنکه ترا
مذمت گوید و باید که مدح و مذمت هر دو نزدیک
تو یکسان باشد و نیکو گردان خلق خود را با خلق خدای
تعم و ملازم باش فروتنی و شکستگی را قال النبی
علیه السلام من تواضع لله رفعه الله رسول علیه السلام
چنین فرموده است هر که فروتنی کند با خلق خدای

تعم

تعم از برای خدای تعم ویرا درجات بلند کند خدای تعالی
در بهشت و بر تو باد با ادب نگاه داشتن در جمیع کارها
با هر کسی نیکی و بدی و ببخشای بر همه خلایق بر بزرگان و
بر خوردان ایشان بچشم رحمت و چشم شفقت نظر کنید
و دیگر خنده قهقهه مخند که خنده قهقهه از غفلت است
و خنده قهقهه دل را بمیراند قال النبی علیه السلام لو تعلموا
ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا رسول صلی الله علیه وسلم
چنین فرموده است که اگر شما دانید آنچه من میدانم
از احوال روز قیامت آمنا و صدقنا اندک خندید و بسیار
گریید و خدای تعم مر پیغمبر را علیه السلام در شب معراج
خطاب فرمود یا احمد العجب من عبد لا یدری الی
راض عنه ام ساخط و هو یضحک ای احمد عجب میدارم
از بنده که وی نمیداند که من از وی خشنودم یا ناخشنود

واو میخندد فلا تأمن مکر الله ایمن مباش از عذاب
خدای تعالی و نومید مباش از رحمت خداوند عز و جل
قوله تع لا تقنطوا من رحمة الله و زندگانی کن در
میان خوف و رجا ای فرزند اگر میتوانی زن مخواه
که این زن خواستن ترا مغرور دنیا گرداند و دنیا مر ترا
بفریبد چنانکه آن خوب جمال مر جوانان عشرت دوست
را و سوال مکن از آدمیان و با ایشان معارضه
مکن و ذخیره منه چیزی از برای فردا که خدای تعالی
هر روز روزی را بتو میرساند و حق تع میفرماید که
ای فرزند آدم من هر روز روزی ترا بتو میرسانم
تو خود را مرنجان و در مقام توکل قدم بنه که حق
تع میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه خداوند
تع میفرماید در کلام مجید خود که هرکه کار خود را بخدای
تعالی

تعالی باز گذارد خدای تعالی بسنده است ویرا و بدانکه
روزی قسمت کرده شده و باش جوانمرد بذل و بتن
و بذل کننده باش بآنچه خدای تع روزی کرده است
و بر تو باد که دور باشی از بخل و حسد که بخیل و حسود
همه احوال فردای قیامت در آتش خواهد بود و نظر کن
در حال خود هر جا که باشی که از کجا آمده و بکجا میروی
و بازگشت تو کجا است و میارائی ظاهر خود را که آراستن
ظاهر از خرابی باطن است و ثابت و استوار باش
بوعده که حق تع قبول کرده است روزی هر حیوانی را
قوله تع و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
و امیدش دار با همه خلایق لیکن میارام با ایشان
و بگوی سخن حق را ترس و بشنو سخن حق را
و منفس می باش در میان خلایق و ملازم مباش

با یکی از مخلوقات بباطن که حق تعالی غیور است از تو
حضرت خود دور گرداند ترا و بر تو باد که ملامت نفس
خود کنی نفس خود را عزیز داری قال النبی علیه السلام
من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه رسول علیه السلام گفت
که از خوبی اسلام مرد است ترک کردن آنچه او را از آن
گزیر است زبان در کشی و باش مر همهٔ خلق را بافعال
ایشان که خبر بود مدد کار و کم کن از طعام و شراب
و خواب و جز از طعام مخور مگر بقدر حاجت و سخن
مگوی مگر بقدر ضرورت و مخسب مگر از غلبهٔ خواب
و بسیار بکوش در نماز شب و روزهٔ روز بسیار
در سماع منشین که گشتن در سماع نفاق میرویاند و
می میراند دل را و انکار کن در سماع که هر ویرا کسانی
باشند که دل ایشان زنده است و نفس ایشان

مرده است

مشغول شدن

مرده است و هر که جز این بود مر ویرا باید که حق تعالی
سزاوارتر بود از شنودن سماع رسول علیه السلام
فرموده است ثقلوا امیزانکم بقول لا اله الا الله یعنی
بغنی گردانید ترازوی خود را بگفتن لا اله الا الله محمد
رسول الله باز فرموده است که زینوا مجالسکم
بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که دل تو
اندوهگین بود و تن تو رنجور بود و هر دو چشم تو
دایما گریان بود و عمل خالص بود و دعای تو بر
طریق تضرع و زاری بود و جامهٔ تو کهنه بود
و رفیقان تو درویش بود و خانهٔ تو مسجد
بود و مال تو علم فقه و آرایش تو زهد بود و مونس
تو رب کریم بود و بر تو باد که عقد برادری و
دوستی با کسی نه بندی تا آنگاه پیدا شود ترا

ازوی پنج خصلت پسندیده یکی انکه برگزیند علم را با
بر عمل سیوم انکه برگزیند دل را بر عزیزی و عزت
چهارم انکه پیدا بود بجمل سر و علانیه خود پنجم انکه
آماده باشد مردن را ای فرزند عزیز من مفریبد
ترا دنیا و از پیش او مدوست که حق تعالی میفرماید
دنیا را که انصاف دهنده باش هر که تعلق کند
با تو دنیا نیز چنگ در آن کس زند و او را خدمت
خود فرماید پس خود دهند اند و بعاقبتش نداداش
ندهد و برگردنش بماند و هر که ترک دنیا نماید و او را
پس به بهشت اندازد و روی بطاعت و ذکر
حق تعالی آرد دنیا او را بگذارد و در پی او می
رود بدانکه بهیچ وجه زاد نیست مر بقای دنیا را
پس باش در بهشت و روز آماده مر کوچ کردن را

ازین

ازین دنیای فانی سرای باقی ای فرزند من
بر تو باد که بخلوت وقت خود باشی و یگانه و شکسته
دل باش از خوف خداوند عز و جل و غرقه شو در دریا
تاماب بزرگی خدای تعالی و باش در دنیا چنانکه
گویی غریبی و بیرون آی چنانکه در آیی در روی
پس بدرستی که عنید الی که نام تو چیست روز
قیامت امنا و صدقنا ای فرزند من نگاه
دار وصیت مرا تا نگاه دارد ترا خدای تعالی
در دنیا و آخرت و ملازم باش مر ذکر حق تعالی را
همیشه و بهمت بیش رو مر عبادت حق را تا بعض
تا ثمره آن بزودی ترا حاصل آید ثمره اینست که
نوری در باطن تو پیدا آید و بدان نور بینایی
یابی که آنرا فراست گویند و بدین سبب آگاهی شود

واز آن آگاهی بدوام ذکر و نگاهداشت ظاهر و باطن
کامل گردد و علامت کمال وی آن بود که جاذبه
گردد تا ویرا از وی بستاند و نشانهٔ وی آنست که
هرچه رقم هستی دارد ببرد و از خلق پرهیز کند
که صحبت خلق خراشندهٔ وقت است و اندرین راه
از کشیدن رنجها و نامرادیها گذر نبود هرچند خواهد
تا مقصودش وفا شود نشود باید که در طلب رضای
حق تعالی سست نشود و مجاهدهٔ خود را کم نکند و
باطن را خالی کند و از وسواس شیطان و از خاطر
نفسانی و در نکوهش خلق صبر کند و رفتن آن
جهان آن بود که دایم بذکر حق تعالی باشد بحضور
دل و آگاهی بخدای عز و جل برین نسق و ریاضت
پیش برد اول احوال ذکر بروی ظاهر شود نشانهٔ

اول آنست که

اول آنست که حلاوتی در دهان و در حلق او پیدا شود
از ذکر که هیچ چیز نیابد و آن نزد او از عسل شیرین تر
بود و چنان شود که خوش نیایدش که دهان بگشاید
از وهم آنکه آن مزه از وی نرود و از اینجا درگذرد که
کسی باید که از جملهٔ اعضاء خویش از پوست و گوشت
و استخوان بقوه که گویی از جملهٔ اعضای خود ذکر
حق تعالی می شنود و مرین رونده را درین جای
استادی و عادلی کامل و پیری مرشده چاره
نبود تا هرچه ویرا پیدا شود با شیخ بگوید تا
را بپذیرد و ردکردنی را بگویدش تا رد کند و آنجا
هوش باید داشتن تا بهیچ چیز نظر نکند و بیاد ندهد
و چون ملازم ذکر و همت باشد بطلب رضای خدای
تعالی پای استوار کند تا رغبتش [illegible] ید تا چنان شود که

جمله اعضای او بذکر موافقت کند و آن نشان آن بود
که ذکر بدل رسیده بود و چون ذکر بدل رسد بدل
نظر کند ببیند که بوی احوال میرسد که معنی باطن بی حاصل
می آید و تراهی پرورانند و بزرگ میکردانند تا چنان شود
که خود را از همه بزرگتر بیند اگر حال بوی نمایند آن
دیدن سبب خذلان وی شود و چون خداوند را
عز و جل در حق وی ارادت خیر بود اثر هیبت در دل
وی رسانند تا از خوف ناچیز شود و درین خوف
می سوزد و پاکیزه تر می شود تا بحال اول باز گردد
و قوی تر از آنکه بود مجاهده پیش گیرد و ذکر بر دوام
گوید تا خود را قوی تر از حال اول بیند باز دیگر باره
اثر هیبت بوی رسد شکسته تر گردد و درین
حال قبض و بسط می باشد و اگر بر دوام میگوید با هر نفسی

قوی تر

قوی تر و پخته تر می شود بعد ازین بعنای نفس باز گردد
و ذکر زبان از وی بریده شود بیش از سمع و بصر
و تن خود کاد نماید و خبر ندارد مگر اندکی و اکنون
باید که ذکر در دل قرار کرده بود و نشان آن بود که
از همه خلق گریزان بود و گرچنین بدل بدان مستغنی
شود که از دل خود ذکر حق تعالی شنود و گمان برد که
این ذکر دل را همه کس می شنود و نداند که جز وی کسی
نمی شنود و این غلبات ذکر بود درین مقام احوال
پدید آید که اندر دل خود از دل خود مر خداوند را
نامها می شنود که هرگز نشنوده باشد چون بدین
مقام منزل کند و بدان احوال نظر کند و در باطن وی
پیدا شود و بدان نامها که از دل خود شنیده باشد
مشغول شود در روش خیانت کرده بود و چون

خیانت کرده بود توبه نکند هر آینه عقوبت کرده شود
و عقوبت وی آن بود که ویرا دران حال و چون بدان
احوال نظر نکند هر لحظه کرامت نو یابد و بیشتر رود
و ذکر دلش بسر رسید و اگر نظر از نظر بردارد عقوبت
ونشان آنکه ویرا از حال‌ها باز گردانیده اند آنست که
درین مقام پندارد که علم اولین و آخرین بروی کشاده اند
و هر چه علما داده اند ویرا ازان بهره مند گردانیده اند
و اگر بدین مقام کند و برین مقدار بسنده کند
و بیشتر نرود و این بی ادبی بزرگ بود و بترک ادب
مستحق عقوبت گردد و عقوبت وی آن بود که از
علم و فهم باز برندش و فرق میان علم و فهم آنست که
علم آشکارا هستی معلوم است بر دل اثر آن هستی
بر دل وی نهان کند برسد و فهم نظر است بفهم نه علوم
و اگر بدین

و اگر بدین فهم نظر کند و درین حال بایستد بی ادبی بود
و اگر ازین توبه نکند آن بود که عقوبت کنندش بغفلت
و اگر رونده درین حال نظر منزل نکند و بهیچ مقام نه ایستد
و بهمت عالی بهیچ چیز نیارامد و پاس ظاهر و باطن
نگاه دارد و نور غیبی بدل و جان او رسیدن گیرد و بهیچ
حال شیطان در بند کار وی چنان نبود که درین
مقام اینجا شیطان نفس را یار خود کند و شیطان
ظاهر در باطن وی افکندن گیرد اگرچه خاطر وی از
جنس طاعت بود و نفس مددکننده شیطان بود
درین حال و فرق میان حال رحمانی و نفسانی و
شیطانی آن بود که رحمانی با انس و لذت و حلاوت
بود و نفسانی و شیطانی را انس و لذت و حلاوت
نبود و شیخ رحمه الله گفته است که خاطر بر چهار وجه است

رحمانی و ملکانی و نفسانی و شیطانی خاطر رحمانی تنبیه
غفلت بود و ملکانی ترغیب طاعت بود و نفسانی
مطالبهٔ آرزو و شهوة و شیطانی تزیین بود و
در باطن هر مومنی چهار نور است نور توحید و
نور معرفت و نور ایمان و نور اسلام نور توحید خاطر
رحمانی را قبول کند و نور معرفت خاطر ملکانی را اندر
و نور ایمان خاطر رحمانی را و نور اسلام خاطر شیطانی را
دفع کند و روندهٔ راه حق را شرط آنست که اندر را
خلاف کند که هر که برا د نفس رود راه حق بروی کد
نشود و شیخ فرموده است که هوای نفس بت است
و جاد خلق زنار است تا از بت تبرا نکنی و زنار را
نبری بمقصود نرسی و هیچ نعمتی ورای آن نیست که
ترا از تو برهاند که نفس بزرگترین حجابی است میان

بنده

بنده و حق عز و جل و جهاد نفس را مهتر علیه السلام
جهاد اکبر گفت کقوله علیه السلام رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر و هر که خود را دید بحق راه نیافت
و هر که حق را دید از خود یاد نیارد و شیخ فرموده است
نفس بین خدای بین نباشد و بلاء ابلیس از خودبینی خواست
تا گفت انا خیر منه و آنها که دعوی خدایی کردند همه
از نفس آواز دادند و از شیخ پرسیدند که اسلام چیست
گفت با تیغ مخالفت نفس را بکشی روی اسلام بینی
و هیچ طاعت بحضرت خداوند عز و جل دوستر
از مخالفت نفس نیست رسول علیه السلام فرموده است
که در زیر آسمان هیچ بت پرستی بحضرت خداوند عز و جل
خبان دشمن تر نیست که نفس پرست که اگر از جمله
کارها چیزی از مخالفت نفس مشکل تر بودی خول

الصلوة و صح

جنت بدان متعلق نشدی چنانکه فرموده است قوله

عز وجل ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

اما موافقت دوستی در مخالفت نفس است با همه کس

موافقت است جز با نفس اماره موافقت او در مخالفت

واگر خواهد که نفس را خلاف کند باید که دل نگاه دارد

تا دل نگاه ندارد نفس را خلاف نتواند کردن و شیخ

گفت رحمه الله نگاه داشتن دل ایمان است و تن

نگاه داشتن اسلام است و جان نگاه داشتن

معرفتست و سر نگاه داشتن توحید است و شیخ

گفت هرکه بار آرزو و مراد نفس و تخم شهوت در دل

کاشته بود و شهوت مهار شیطان است و

هرکه مهار بدست ابلیس داد بنده او شد و بهترین

وقت مرد آنست که از هوای نفس سلامت دارد کمان

بدبرهد و شیخ رحمه الله فرموده است که هرکه دنیا را

بشناخت از رنج راحت یافت و هرکه خلق را بشناخت

از آزار گرفتن سلامت یافت و هرکه نفس خویش را

بشناخت عافیت یافت و بهشت حاصل کرد

و آدمی را چهار دشمن است ابلیس و دنیا و نفس و هوا

اما هیچ ازین دشمنان تا نفس بجو دیار نکند ویرا

قهر نتوانید کردن تو نفس نگاه دار و از رنجها

رستی و شیخ رحمه الله فرموده است که اگر خواهی

شهید گشته شوی با کافر حرب کن و اگر میخواهی

که مجاهد برخیزی هوا را خلاف کن نفس را بمان و

اگر میخواهی زنده گانی آزادان کنی و بالی آرزوها را

پس پشت افکن و شیخ رحمه الله را پرسیدن که

نفس چیست گفت چهار چیز شادی و آسانی و غم

چون ازین جهار بیرون آمدی از نفس بیرون آمدی
و نفس مرا دست و بلاء او از دو چیز است از نفس
و دنیا ازین دو چیز دست و از بلا رستی و شیخ رحمه
الله گفته است و هوای نفس به چیز بماند یکی آنکه
دست از شادی بداری و نیکنامی بجویی و کار طاعت
و خیرات نمانی و شیخ رحمه الله گفته است که جهاد نفس
دو چیز است مشغول شریعت فرموده و ایمن شدن
از بند فتنه یعنی از وی و فاضلترین جهاد آنست که
با نفس حرب کنی تا وی را بکشی و نفس کشتن بسه
چیز یکی بکارد خاموشی و دیگر به تیغ گرسنگی و سیوم
بنیزه تنهایی و هر که این سلاح نبود نفس وی را اسیر
خود کند و این راه با نفس اندر رفت جز بفنای نفس
آن نبود که بنده هلاک شود و بعدم باز رود

تا بلا

تا بلا و از نفس باز نماند که تا نفس باقیست بلا دارد
نفس باقیست اما فناء نفس این طایفه آنست که
همه مراد خود زیر قدم خود آرد و خود را از مراد دوست
بیارد و فناء نفس به چیز حاصل شود بنگاهداشت
شریعت و زیستن بطریق سنت و رضا دادن
بقسمت آلهی و شیخ رحمه الله گفته است که حقیقت
مجاهده کار بستن شریعت است و مراد نهی نگاه
داشتن است و مراد نفس باز دار رفتن است و بیرون
آمدن از خلق انداختن است و چون این همه کرده را
ناکرده انگارد و چون مجاهده برین وجه افتد
هر آینه مشاهده حاصل گردد و مشاهده باطن از
مجاهده ظاهر خیزد و علامت مشاهده آنست که
لذت دنیا بدر نیاید خدای تعالی و هر چه جز

بیاد خداوند است عز و جل فردا را نگذارد و اگر چیزی
دهندش رد نکند و آرزوی خود را از مخلوق طلب ننماید
و همت بلند دارد و دون همتی نکند که ان الله یحب
معالی الامور و یکره سفسافها و شیخ رحمه الله گفته
است که تفکر بر چهار نوع است یکی تفکری بود که
هیچ ثواب نبود و یکی تفکری بود که هزار ساله ثواب
دهندش و یک تفکری بود که هفتاد ساله ثواب
دهندش و یک تفکری بود که ثواب وی را بجز خداوند
عز و جل کس نداند اما تفکری که ثواب نبود آن تفکر
دنیا بود که از کجا آرم و چگونه کنم و کرا خرم و بکه دهم تا
رخت و کالای او را بکمی بخرم و بزیادت بفروشم
و بروزی دهنده در شک باشد و غم بیهوده بخورد
این را هیچ ثواب نبود آن تفکری که هزار ساله ثواب

دهند

دهند آن بود که اندیشه مرگ کند که پدر من کجا رفت
و مادر من کجا رفت و اقارب و عشایر و خواص
من که در دنیا بودند چه کردند و کجا رفتند و مرا
نیز راهی در پیش است که می باید رفت چون این
تفکر کند خدای تعالی فرماید کرام الکاتبین را که
ثواب یکساله در دیوان اعمال او ثبت کنند و آن
تفکر که هفتاد ساله ثواب دهند آن بود که تفکر
کند در عمر گذشته ضایع گردانیده خود را از گناهان
گذشته توبه کند و بحق باز گردد و راست گرداند خود را
با خدای تعالی و آن تفکر که ثواب آنرا کس نداند
بجز خداوند عز و جل آن بود که نفسی بی یاد خداوند
عز و جل بر نیارد و هر نفس که میزند بیاد خداوند
عز و جل میزند ثواب این تفکر را جز خداوند عز و جل

کس نداند و شیخ قدس سره مر سالکان طریق را اول
بتقوی امر کرد که اول مقام سالکان طریق تقویست
فرمود که ای فرزند من ترا وصیت میکنم که تقوی
را شعار خود سازی و وظایف عبادات را ملازمت
کنی و مراقبت احوال خود کنی و دایم بذکر حق تعالی
باش و از حق تعالی ترسان باش باز فرمود که
ای فرزند من یاد دار و نگاه دار وصیتهاء مرا
همچنانکه من یاد گرفتم از شیخ قدس الله روحه این
وصیتها را نگاه داری و عمل کنی حق تعالی را ترا
وز دنیا نگاه دارد و در عصمت حق جل و علا
بود تمت الرساله
الشریفه بعون
الملک الوهاب
م



